

زیار

د زیار کښانو هنداره



کار، نان، لباس، خانه
برای زحمتکشان

حوت ۱۳۹۰

انجمن اجتماعی زحمتکشان افغانستان

شماره هفتم

فرزندان زحمتکشان بدخشان، گرسنه اند؛ حق آنان را از چپاولگران بگیریم!

در حالی که سرمایه داران چپاول می کنند و خان ها، اربابان و زمینداران بزرگ دهقانان عزیز کشور ما را غارت می کنند و دولت کنونی که تمام مسوولین بلند پایه آن سرمایه داران، اربابان، خان ها، زمینداران و تاجران می باشند و در خدمت سایر پولداران کلان و غارتگران قرار دارند؛ فرزندان زحمتکشان فقیر و زحمتکش ما در ولایت بدخشان در گرسنگی به سر می برند و چاره ای ندارند جز اینکه فرزندان شان را به دیگران بسپارند.

در حالی که ولایت بدخشان را برف پوشانده است و خشکسالی دوامدار دهقانان این ولایت را به شدت تاوانی ساخته است، خانواده های دهقانان در بدترین حالت به سر می برند و جگر

گوشه های شان به خاطر کمبود مواد خوراکی با گرسنگی روبرو هستند و در مرز تلف شدن و مردن قرار دارند.

ولسوالی خواهان ولایت بدخشان یکی از ولسوالی هایی است که در بدترین وضعیت قرار دارد و اکثر مردم این ولسوالی که دهقان می باشند، به خاطر کمبود مواد خوراکی ناچار شده اند فرزندان شان را به ولسوالی برده و به رسم اعتراض به ولسوال منطقه بسپارند. از این ولسوالی گزارش می رسد که تا اکنون ۲۰ کودک مربوط به خانواده دهقانان به خاطر گرسنگی به ولسوال سپرده شده اند.

جمعه خان یک تن از دهقانان این ولسوالی به رسانه ها گفته است که شش طفلش را به خاطر اینکه از گرسنگی

هلاک نشوند به ولسوال سپرده است. او می گوید که چشم به راه کمک از جانب دولت و موسسات بود، اما کسی برایش کمک نکرد و با تمام شدن مواد خوراکی در خانه اش مجبور شد شش طفل پسر و دخترش را به ولسوال بسپارد.

این ننگ تاریخ در حالی تکرار می شود که قبل از این نیز مردم افغانستان کودکان شان را به خاطر گرسنگی به فروش رسانیده اند و خود به جای نان علف خورده اند. سپردن ۲۰ کودک به ولسوال خود حرکتی سمبولیک دهقانانی است که همه چیز خود را از دست داده اند و می دانند که نه دولت و نه موسسه هیچکدام به درد شان رسیده نمی توانند.

آنان با این حرکت اعتراضی شان در حقیقت به ریش دولت و حامیان

خارجی اش می خندند که بر هر چیز و ناچیز نام «ملی» مانده اند و خود را «خدمتگزار» مردم می گویند و با مصرف میلیون ها دالر از «حقوق بشر» حرف می زنند.

این حرکت دهقانی در حال صورت می گیرد که وزارت کار و امور اجتماعی با یک حرکت توهین آمیز دیگر به زحمتکشان، تصمیم گرفته است که برای ۱۸۹۰۰ خانواده فقیر کارگران و دهقانان برای شش ماه کوپون بدهد که ارزش آن هم ماهانه ۱۲۲۵ افغانی می شود. این توهین در حالی صورت می گیرد که از یک طرف قیمت یک کیلو گاز در ولایات ۸۰ تا ۹۰ افغانی و قیمت یک قرص نان خشک ۱۰ افغانی است و از طرف دیگر مصرف یک وقت نان دهقانان، سه تا ۵ هزار افغانی (۳)

وضعیت زندگی رقتبار زحمتکشان ولسوالی کیتی ولایت دایکندی

داشته شده و شب و روز به فکر پیدا کردن لقمه نانی اند.

زندگی فقیرانه و غیر قابل تحمل مردم این ولسوالی، بر روح و روان اطفال آنان نیز تاثیر بسیار منفی خود را به جا گذاشته است، تا جائیکه سطح سواد و دانش شاگردان ولسوالی کیتی در نتیجه این مشکلات، پائین آمده است.

برای شاگردان ولسوالی کیتی که تعداد

ولسوالی کیتی یکی از فقیرترین ولسوالی های دایکندی به شمار می رود که ساکنین آن در وضعیت بسیار بدی به سر می برند و زندگی زحمتکشان آن بسیار فقیرانه و غیر قابل تحمل است. با آنکه مردم این ولسوالی انسان های مهربان، خونگرم و مهمانواز اند، اما به علت نبود یک نظام مردمی، زندگی زحمتکشان این ولسوالی بسیار عقب ننگه



شان به هزاران نفر می رسد، کمترین امکانات تحصیلی فراهم نگردیده و این ولسوالی با داشتن هزاران شاگرد، تنها دارای ۲۴ باب مکتب با (۳)

سور ژمی، دشمنو چرچی او د زیار کښانو مرگ، ولې؟

سور ژمی په ټول افغانستان کې له سلو زیات زیار کښانو ووژل، له دې جملې څخه ۲۲ تنه یې د هغو زیار کښانو اولادونه وو چې په همدې کابل ښار کې د زړو او شلیدلو ځیمو لاندې ژوند کوي. دا زیار کښان په هلمند او کندهار کې د امریکا او ناتو د بمباریو له امله کابل ته راغلي دي، هغه کابل ته چې یوې خوا ته یې اکثریت بیوزله خلک شپه او ورځ زحمت کاري او بلې خوا ته کم شمیر بلایه خلک د بیوزلو حق خوري او په چرچو کې ژوند کوي.

سیر کابل ژمی په داسې حال کې راوړسید چې له یوې خوا ناتو د خلکو وژلو ته زور ورکړی، له بلې خوا د بهرنیو ملاتړ لرونکي دولت د زیار کښانو لاسي کراچی ټولې کړي او له دې سره سم خصوصي سکتور (سوداگرو، پانگوالانو او شتمنو او ثروتمندانو) د گازو او لرگيو بیه څو چنده لوړه کړي

ده. په دې ژمی کې د دهقانانو او چوپانانو زرگونه مالونه او رمي هم له منځه تللي دي. د کندز ولایت په چاردرې ولسوالي کې څلور چوپانان د یخې له امله مړه شوي او نژدې ۵۰۰ څاروي وژلي شوي دي. د انسانانو د مرگ تر څنګ په داسې حال کې زرگونه څاروي له منځه تللي دي چې زمونږ په هیواد کې نهه میلیونه مالداران، دهقانان، چوپانان او کارگران له ولیرې سره مخامخ دي او معلومه خبره ده چې د دومره څارویو له منځه تللي بیوزلو کورنیو ته په خاصه توګه دهقانانو او مالدارانو ته څومره لویه او سخته ضربه شمیرل کیږي.

دا خبره معلومه ده چې کله چې واکمنان د ولسونو له منځه نه وي راپورته شوي او د ولسونو او په تیره بیا د بیوزلو زیار کښانو د ګټو په خلاف وي او ولس ته د خدمت پر ځای د بهرنیو ملاتړو څارویو کړي او زیار کښانو

ملاتړو څارویو کړي او زیار کښانو

۵۰ هزار کودک برده و چپاول ۸ میلیارد دالر بوسیله مشاوران غارتگر

کابل، شهری است دردناک برای زحمتکشان. هر چند بعد زحمتکشی در این شهر به کام مرگ می‌رود. انفجار، قتل، کشتار، سردی، گرد و غبار، کار طاقت فرسا و توهین و تحقیر حاکمان این شهر را برای زحمتکشان کشور ما به زندان مرگ آور تبدیل کرده است.

کابل، شهری است که آنرا می‌توان بزرگترین پایتخت کودکان برده جهان دانست. همین اکنون در اطراف این شهر بیشتر از ۵۰ هزار کودک در کوره‌های خشت پزی به شکل برده و اسیر کار می‌کنند و نزدیک به ۵۰ هزار دیگر در درون شهر مصروف کارهای شاقه می‌باشند و به طور مجموعی در حدود یک و نیم میلیون کودک افغان به شکل کارگران خردسال مصروف کارهای شاقه و طاقت فرسا می‌باشند.

کودکانی که در داش‌های خشت پزی ده سبز، بگرامی و پای منار کار می‌کنند عمرشان کمتر از ۵ سال می‌باشد و از خانواده‌های کارگرانی می‌آیند که در سه دهه گذشته قربانی جنایت‌های حزب دموکراتیک خلق،

تنظیم‌های جنگسالار، طالبان و امریکایی‌ها و ناتویی‌های بمب افکن شده‌اند.

این کودکان کارگر از ساعت چهار صبح در کوره‌های خشت پزی کار را آغاز می‌کنند و تا هفت شام با عرق ریزی کار می‌کنند و در بدل هزار خشت، فقط ۳۸۰ افغانی بدست می‌آورند، در حالیکه چپاولگران و غارتگران خارجی به نام مشاور که اکثر مردم ما آنها را به چشم جاسوس می‌بینند و در زمینه کشتار و چپاول مردم ما به اربابان‌شان مشوره می‌دهند، در ده سال گذشته ۸ میلیارد دالر را به نام‌های مختلف به جیب زده‌اند.

ما در اینجا صحبت‌های چند تا کودک کارگر را نقل می‌کنیم و از خوانندگان عزیز نشریه زیار می‌خواهیم تا خود قضاوت کنند که خارجی‌هایی که خود را «مدافع حقوق کودکان» می‌دانند و کودکان زحمتکشان را می‌کشند و مشاورین‌شان در ده سال گذشته میلیاردها دالر را به نام مشوره دهی به جیب می‌زنند و حاکمان کنونی که از «منافع مردم»

گپ می‌زنند ولی خود شهرک و کارخانه و شرکت می‌سازند و ذره ای هم در فکر خدمت به زحمتکشان نبوده و بوده هم نمی‌توانند و یا خود چپاولگر و غارتگر هستند و یا از سائر غارتگران دفاع می‌کنند، با صحبت‌های دردناک این کودکان معصوم که در چند کیلومتری شان اسیر و برده کوره‌های خشت پزی ثروتمندانی می‌باشند که دولت کنونی از آنان می‌باشد، عرق شرم بر پیشانی‌شان جاری خواهد شد، باور ما این نیست که نه!

این هم صحبت‌های چند کودک کارگر:

- انیسه گل (دختر ده ساله): «وقتی ساعت چهار صبح پدرم مرا از خواب بیدار می‌کند تا به کار بروم، واقعاً ناراحت می‌شوم... اوقات کار بسیار دراز است و اکثراً در حین کار مرا خواب می‌برد... کار ما از ساعت چهار صبح شروع و تا هفت شام ادامه پیدا می‌کند.»

- حضرت گل: «راضی نیستم به خاطر این که پدرم به زور بالایم کار می‌کند و می‌گوید اگر کار نکنم

همه‌ی ما گرسنه می‌مانیم. این حرف‌های پدرم مرا وادار می‌سازد تا از کارم رضایت داشته باشم. من هر روز، از وقت اذان نماز صبح، به کارم شروع می‌کنم و تا شام آن قدر مانده و خسته می‌شوم که حتی توان آن را نمی‌داشته باشم تا دست و روی خود را با آب، تازه کنم.»

- بی بی شیرین: «در این داش خشت چهار خواهر دیگرم که نسبت به من خردتر هستند نیز یکجا با پدرم کار می‌کنند. کار ما بسیار شاقه و سخت است. پدرم ضعیف و مریض است، از همین خاطر اکثر کارها را من و خواهرانم یکجا با مادرم انجام می‌دهیم.»

ما زحمتکشان به این باور هستیم که شب هر چقدر طولانی باشد، بالاخره سحر می‌آید و به همین خاطر مطمئن هستیم که این کودکان دیر یا زود دست‌های‌شان را که اکنون در گل‌داش‌های خشت پزی زمخت شده است، برای گرفتن حق‌شان از تمامی غارتگران و چپاولگران چه داخلی و چه خارجی بالا خواهد شد. ★

کارگر شاروالی کابل: من فقط نفس می‌کشم!

روزی با یک از رفتگرهای ناحیه ششم شاروالی کابل بطور خصوصی صحبتی داشتم، به خاطریکه ریاست نظیف شاروالی کابل کارگران را از مصاحبه منع نموده و این کارگر از من خواهش کرد که نه اسمی از او برداشته شود و نه عکسی از او چاپ شود. من هم قبول کردم.

از وضعیت زندگی اش پرسان کردم. از وضعیت دردناک زندگی اش خیلی شکایت کرد: از نبود سرپناه، غذایی کافی، از اینکه در وقت مریضی نمی‌تواند دوا بخرد، اولاد هایش مصروف کارگری هستند و به خاطر فقر و ناداری نمی‌

توانند به مکتب بروند. او گفت که ۸ سرعیال دارم و تنها با کار خودم نمی‌توانم شکم آنها را سیر کنم، به درس و سبق‌شان رسیدگی کرده نمی‌توانم و معلوم است که امروز آدم بیسواد و مکتب‌نخوانده دیگر در جامعه جای ندارد و باید مثل من با کارگری و کار شاقه زندگی خود را پیش ببرد. زندگی ما خیلی به مشکل می‌گردد و اگر راست بگویم ما اصلاً زندگی نمی‌کنیم و فقط زنده ایم و این پولداران هستند که زندگی میکنند و هر روز من می‌بینم که چطور از خانه‌های لوکس بیرون می‌شوند و با موترهای لوکس می‌گردند. باور

کنید که به خدا یک روز دو تا سگ را در موتر لندکرووز دیدم، در حالیکه ما به خاطر اینکه پول نداریم حتی در تونس نمی‌توانیم به جای دیگر برویم و باید سوار ملی بس شویم. خفه نشوی، به خدا قسم که از زندگی ما کارگران، زندگی سگ‌های وزیران و سرمایه داران هم خوبتر است.

سرمایه داران، وزیران و کسانی که از انگریزها قرارداد می‌گیرند، شب و روزشان در تفریح تیر می‌شود. تمام روز خوشگذرانی و عیاشی می‌کنند. ولی ما کارگران هستیم که برای پیدا کردن لقمه نانی از بام تا شام جان می‌کنیم. کاری که

ما میکنیم خیلی کثیف و تقریباً شاق می‌باشد و همیشه با اشغال و کثافات

وزباله‌های شهری سرو کار داریم که این زباله‌ها انواع امراض را با خود دارد و اگر مریض شویم و به شفاخانه‌ای مراجعه نمایم از معاینه فیس می‌گیرند. نادارها و کسانی که درآمد ناچیز دارند باید بیمیرند و توان آن را ندارند تا به داکتر بروند. پس با این وضعیت و برخورد غیر انسانی با ما و زندگی بهتر سگ‌های وزیران و اسب‌های قوماندانان نسبت به ما، ما چگونه خود را زنده حساب کنیم، اگر راست خود را بگویم من فقط نفس می‌کشم!

زهرا حسینی



مصاحبه کوتاه با خداداد نجار

زیار: با تشکر از شما که در میان عرق ریزی تان برای ما وقت دادید تا با شما صحبت داشته باشیم، لطف نموده خود را معرفی کنید.

جواب: نام من خدا داد و یکی از باشنده های زحمتکش ولایت بامیان استم .

زیار: این منطقه به نام چی یاد میشود و شما کدام چیزها را جور میکنید؟

جواب: ده منطقه که من کار می کنم کوچه قصابی یاد موشه و من نجار استم چوکی، میز، دروازه، کلکین، صندوق و همینهم چیزها تیارمو کونم.

زیار: خداداد جان چند نفر فامیل هستی، چند پسر و چند دختر داری، آنها چه کار میکنند؟

جواب: دوازده سر ایالم، همه مسافر مسافره، یکی پشت درسه، دیگه هم برای کارگری مسافر شده، زندگی به همین شکل تیر

موشه دیگه....

زیار: این کسب را از کی آموختی؟
جواب: ما همه زحمتکشیم. آتی من هم کارگر بودم. ای کسیه من از آتی خوبادگرفتم و از او به من میراث منده. برادر چی کنم، فامیل های کارگر، کارگر هستند. اولاد به اولاد باید کارگری کنن. چاره چیس؟

زیار: چند سال میشود که به نجاری مشغول هستی و در کجاها کار کرده ای؟

جواب: من سه مدت سی و پنج سال موشه که نجاری مونم و در بامیو، ولسوالی یکه اولنک، کندوز، مزار شریف و کابل نجاری کدیم. کارگره خو می فامیلی که آواره دیگه.

زیار: از کار نجاری ات راضی هستی؟

زحمتکش و کارگر بدون پیاهه کچالو، قورمه کچالو، شوله، نان و دوغ، چای و بوره دیگه چیز خوردو نمی تانه. می فامی یک کیلو گوشت ۲۰۰-۲۵۰ افغانیه، زور مامردوم غریب خو نمیرسه که گوشت بخوریم. ما فقط در تویها، خیراتها و روزهای که مراسم باشد گوشت خورده می تانیم.

زیار: آیا دولت قسمی که می گوید ما از کارگران و زحمتکشان حمایت می کنیم، با شما کمک می کند؟

جواب: دولتش چیه. !!! کشکی ای دولت موره ده همی حالت ایشتی، ماهی یک دفعه بنام تنظیم و پاک کاری شار ازمو پول میگیره، ماره از خیرش تیر که ده شرش ماندیم، ای دولت از غریبا نیه، بلکه از پولدارا وزورمندا یه. موکه ده بازار کار نکیم پس ده کجا کار کنیم؟ ★

جواب: ای کسب آتی من بود، من از روی مجبوری از ای کسب راضییم چون زمین ندارم که بلی از او کار کنم، پولدار هم نیستم که تجارت کنم، با سواد هم نیستم یکجای کار کنم. من از کسب خود فقده مصارف روزانه بخور و نمیر اولاد های خودره تهیه کرده میتنم و از ای که دیستمه پیشی دیگه مردوم دراز نیه و به بازوی خودخو روزی پیدا مونم خوشوم.

زیار: کارگران بازار بامیان در کدام کارها مصروف هستند؟

جواب: کارگرای بامیو همه زحمت می کشند. نجاران، کراچی والا، آهنگران، مستریان، خیاطان همه ده بازار بامیو کار مو کنند.

زیار: وضعیت خوراکی کارگران و زحمتکشان بامیان چگونه است؟

جواب: معلومه دیگه که

فرزندان زحمتکشان ...

این حرکت ضمن اینکه توهین دردناک به ما زحمتکشان است، در عین زمان به جای راه حل اصلی که از توان این دولت نیست و بوده هم نمی

توانند. باید حق فرزندان گرسنه زحمتکشان بدبخشان و سایر ولایات کشور را از چپاولگران و غارتگران بگیرند و نگذارند که هیچ کسی با جیره بندی های مسخره به بازوان پر قدرت آنان توهین کنند. ★

تواند، ما را با روحیه گدایی پرورش می دهد تا همیشه در خدمت سرمایه داران و زمینداران کلانی قرار داشته باشیم که هم حمایت دولت کنونی را دارند و هم حامیان مقتدر خارجی را دارند که جز از بم ریختن کاری

انجمن اجتماعی ...

کمترین امکانات تحصیلی است. از جمله ۲۴ باب مکتب صرف ۴ باب آن لیسه است. با وجود سرازیر شدن ملیارد ها دالر به این کشور، عده ای محدودی

صاحب قصرها، شهرکها، بانکها، فابریکهها و زندگی افسانوی گردیده، اما کوچکترین تغییری در زندگی فقیرانه مردان و زنان زحمتکش این ولسوالی دیده نمی شود. اما این را باید تا تمام زحمتکشان

کشور ما بدانند تا زمانیکه دست به دست هم ندهند و با هم متحد نشوند، تبعیض های قومی ستمی مذهبی لسانی را کنار نگذارند یک مشت نشوند آینده هیچ زحمتکشی تضمین نمی گردد، چرا که دولت از آن پولدارها و خانهاست؛ حق هیچ زمانی داده

سورژمی، د ...

لاسونه سره ورکړي او خپل حق له شتمنو، سوداگرو، ثروتمندانو، خانانو، سرمایه دارانو او پانگوالانو څخه چې دا وخت په چرچو کې مست دي واخلي، ځکه دا مفتخوران د همدې زیارکښانو په خولو، زیار او زحمت چرچي کوي او نور يې دا چرچي بس دي! ★

سرنوشت سيف الدين ...

نشئه آور می دهند و بعد وقتی کارگران معتاد شوند و دیگر نتوانند کار کنند با توهین و دشنام های بد آنان را از کارخانه می کشند که نمونه های فراوان آترا می توان در هرات و کابل و مزار شریف زیر پل ها و در مخروبه ها دید. همه این افراد کارگرانی هستند که از ایران معتاد برگشته اند. ★

آخوند های ایرانی دروغ نگوید، «اسلام مرز دارد»!!

افغانستان صحبت می کند، خود یکی از خدمتگذاران اصلی اشغال کشور ماست. با پروژهای که در افغانستان عملی می کند به اشغال درازمدت کشور ما کمک می کند و دیده می شود که دوشادوش امریکا و در تفاهم نزدیک و نا اعلام شده با امریکا، برای ستون سازی استعمار در تلاش می باشد، ورنه کشوری که واقعاً ضد اشغال کشور دیگر باشد، ابدأ در صدد همکاری با رژیم می که به وسیله اشغال حمایت می شود، نبوده، بلکه در کنار مردم آن قرار می گیرد. اما سرشت دولتمردان جمهوری اسلامی ایران از گل استبداد و استعمارزدگی و مردم ستیزی برش یافته و باید هم در کنار مردم ستیزان و استعمارگران قرار بگیرند، رژیمی که برای سرکوب مردم خود به اعدام و دار پناه می برد، چگونه می تواند به مردم کشور دیگری کمک کند و به آنان درس استقلال و آزادی بدهد؟

★

که این به این معنی است که افغان ها عملاً حق تحصیل در این کشور را ندارند، چون افغان هایی که در ایران زندگی می کنند همه بدون استثنی کارگر و آنهم کارگر کارهای شاقه هستند و هیچگاه نمی توانند چهار تا پنج میلیون تومان را بپردازند.

دولت ایران در حالی که زمینه تحصیل را بر افغان ها در آن کشور تنگ ساخته است، در داخل افغانستان میلیون ها دالر را در بخش های مختلف معارف و موسسات تحصیلات عالی سرمایه گذاری کرده است که این خود نشان می دهد که رژیم افغان ستیز ایران با نیت ویرانگر در صدد تربیه جواسیس خود می باشد، چیزی که از مدت ها شاهد آن هستیم. رژیم آخوندی ایران اکنون در ارگان های مختلف کشور ما نفوذ قابل ملاحظه دارد و از امریکا، فرانسه، ایتالیا، آلمان و سایر نیروهایی که اکنون بر کشور ما بمب می ریزند، در بازار جاسوس پروری افغانستان عقب نمانده است. این رژیم که به دروغ علیه اشغال

شناسایی دارند با پرداخت ده هزار تومان به بانک می توانند ثبت نام کنند. من هم با استفاده از مدرکی که داشتم و با پولی که خانواده ام از درک کارگری به دست می آوردند توانستم درس هایم را شروع کنم، اما هر سال که به صنف بالاتر می رفتم، مبلغ پول نیز بیشتر و بیشتر می شد، چون "مجرم" بودم، جرم این بود که افغان بودم و جمهوری اسلامی ایران که شعار «اسلام مرز ندارد» را سر می داد، عملاً نشان می داد که چقدر دروغگو و دو چهره است و به چه اندازه ضد مهاجران افغان و بخصوص کارگران و سایر زحمتکشان افغان است. لذا من بنا بر همین جرم در رشته کامپیوتر پذیرفته نشدم.

ورود افغانها در ایران به پوهنتون های دولتی و در رشته های کامپیوتر، ساینس، ژورنالیزم و... ممنوع است و هیچ افغانی حق شرکت در این رشته ها را ندارد، فقط حق ثبت نام در پوهنتون های آزاد آنهم با پرداخت چهار الی پنج میلیون تومان را دارند

من از جمله دختران مهاجر افغان در ایران هستم و در همین کشور متولد شده ام. حدوداً بیست سال از عمر خود را در عالم مهاجرت و دور از وطن با انبوهی از مشکلات و سختیها و باشنیدن حرف های رکیک و توهین آمیز آخوند های ایرانی سپری نموده ام. با تمام این توهین ها و مشکلات فراوان اقتصادی خانواده ام از هفت سالگی پا به مکتب گذاشتم و در سال ۱۳۸۳ صنف دهم را تمام به صنف یازدهم ارتقا نمودم و از جمله رشته هایی که من به آن علاقه زیاد داشتم کامپیوتر بود، به همین لحاظ برای ثبت نام در رشته مذکور شرکت نمودم. اما به خاطری که افغان بودم و آنهم افغانی از خانواده زحمتکش و کارگری، در رشته کامپیوتر مرا نپذیرفتند.

دولت مرتجع و آخوندی ایران دروازه های مکاتب و پوهنتون ها را بر روی جوانان و کودکان افغان ما بسته اند و فقط آثانی که با آخوندها ارتباط دارند و یا هم برگه و مدرک

سرنوشت سیف الدین. از کارگری تا معنای در یکی از کارخانه های ایران

بر سر تو چه آمده، هر روز که می گذرد لاغر و بیحال شده میروی؟ از جیب همان گولی ساچمه مانند را کشیدم و برایش نشان دادم. با دیدن گولی فریاد هک و پک شد و برایم گفت که آغاحسن به خاطری که بتواند از انرژی کارگران حداعظمی استفاده کند برای آنان این گولی ها را می دهد و پس از مدتی که دیگر برای آنان انرژی نماند و به جای کارگران به معتادان تبدیل شدند، آنان را از کارخانه اش بیرون می اندازد.»

سرنوشت سیف الدین سرنوشت زندگی دردناک اکثر کارگران افغان در (۳)

کلانتر این گولی را برایم داد. زمانی که گولی را میخوردم خوب خوابم میبرد و فردای آن روز با انرژی تمام بالای کار حاضر می شدم اما انرژی خود را زود تر از دست می دادم. هر روزی که می گذشت توان وجودم کم شده میرفت و علاقه ام به گولی زیادتر می شد تا اینکه یک روز در جریان کار بیحال شده افتادم. کارگران دیگر که تعداد شان افغان و تعداد شان ایرانی بودند مرا نزدیک تل آب برده و یک کارگر هموطن که فریادون نام داشت از من پرسید که

حالم شده برایم گفت: آغا سیف چرا بی حالی؟ گفتم نمی دانم. کار که ختم شد، مالک کارخانه (آغاحسن) مرا همراه خود برد و برایم چند دانه گولی ساچمه مانند مایل به سیاه داد تا آن را در موقع استراحت بخورم. بعد از نان شب یکی از گولی ها را خوردم تمام ماندگی ام رفع شد و به خواب عمیق رفتم. فردا که بیدار شدم خود را سر حال یافتم. پس از آن هر شب بعد از نان یک دانه گولی را می خوردم بدون اینکه از کیف و کان آن خبر باشم. بعد از مدتی میلم به طرف این گولی زیاد شد و به مالک کارخانه گفتم که این گولی ها مرا بطرف خود میکشاند. مالک کارخانه ساچمه های

سیف الدین یکی از جوانان کارگر که به مواد مخدر معتاد شده داستان خود را چنین بیان می نماید: «نام من سیف الدین است. نام پدرم قیام الدین می باشد. پدرم مصروف کار دهقانی بر زمین دیگران است و از خود زمین نداریم. من شانزده سال داشتم که به ایران رفتم تا در ایران کار نمایم و یک لقمه نان برای فامیلم بیآورم. در ایران در یک کارخانه سنگ بری کار می کردم. در اول توان کاری ام زیاد بود. در کار مانده نمی شدم اما هر روزی که تیر می شد توان کاری ام کم می شد. در یکی از روز ها مالک کارخانه که آغاحسن نام داشت و من در کارخانه او کار می کردم، متوجه

زیار

صاحب امتیاز:

انجمن اجتماعی زحمتکشان افغانستان

مدیر مسول: آقا حسن «آروین»

شماره تماس: ۰۷۷۸۲۱۸۳۸۱ / ۰۷۰۵۱۷۱۸۷۳

ایمیل: zyar.af@gmail.com

وب لاگ: www.zayaraft.blogspot.com

حساب بانکی بانک ملی: ۱۰۰۱۳۳۴۰۳۲۹۶۲